

● سنت روشنفکری در غرب

● نوشته: ج. برونوفسکی: ب. مازلیش

● ترجمه: لی لا سازگار

● نشر آگه. ۱۳۷۹

● ۷۱۸ صفحه. قطع رقعی

از برونوفسکی پیش از این عروج انسان را خوانده‌ایم ولی آثار مازلیش در ایران به آن اندازه شناخته شده نیست. کتاب سنت روشنفکری در غرب، که اکنون پیش رو داریم، اثری است حاصل همکاری این دو نویسنده. اولی تاریخ‌نویسی است روشنفکر با معلوماتی در زمینه ادبیات و فلسفه و دومی ریاضی‌دانی است علاقه‌مند به علم و ادبیات. نویسندگان کتاب در مقدمه توضیح می‌دهند که: "موضوع این کتاب بررسی سیر تکامل اندیشه‌ها از دوره رنسانس تا آغاز سده نوزدهم است... [ولی] موضوع آن به اندیشه‌های رشته‌ای خاص - مثل سیاست یا فلسفه - محدود نیست. ما به تمام حوزه‌های فعالیت ذهن توجه داریم و یکی از ویژگی‌های مهم این کتاب تکیه برکنش متقابل اندیشه‌ها در رشته‌های گوناگون است"<sup>۱</sup>. بنابراین نویسندگان کتاب سنت روشنفکری در غرب با این ذهنیت به بررسی تاریخ و اندیشه سیاسی، فلسفی، علمی و هنری پرداخته‌اند که سیر شکل‌گیری روشنفکری را در جهان غرب باز نمایند. در این بررسی آنان خود را از توجه به رخدادهای هم‌زمان با این اندیشه‌ها بی‌نیاز ندیده‌اند، زیرا روند شکل‌گیری روشنفکری را نتیجه سیری خطی ندانسته‌اند. به اعتقاد برونوفسکی و مازلیش بستر روشنفکری در غرب در پی کنش و واکنش عوامل تاریخی، فکری و علمی آماده شد، پس آنان قصد دارند

تأثیر رخدادها بر تکوین اندیشه‌ها و تأثیر اندیشه‌ها بر رخدادها را به خواننده نشان دهند. به این منظور است که تأثیر اختراعات فنی و نوآوری‌های علمی را بر تفکر اجتماعی مورد تأکید قرار داده‌اند. آیا هرگز به فکرتان خطور کرده است که گاليله و شکسپير هم عصر بوده‌اند و به این اندیشیده‌اید که افکار این دو تن می‌توانسته تأثیری متقابل بر هم داشته باشد؟

در این کتاب نویسندگان پس از شرح کوتاهی در مورد زندگی هر یک از اندیشمندان یا دانشمندان مورد بحث به محیط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوره آنان می‌پردازند و به این ترتیب متوجه می‌شویم که مثلاً زندگی لئوناردو در دربار میلان چه تأثیری بر فعالیت‌های فکری و ذهنی وی گذاشت؛ روی کار آمدن دولت-شهرهای یونان چگونه محیط را برای بروز افکار ماکیاوللی آماده کردند؛ یا زمینه تاریخی و اجتماعی افکار تامس مور و نگارش آرمانشهر چه بوده است و الی آخر. تز اصلی نویسندگان این است که پیشرفت‌ها قائم به ذات یک تن نبوده‌اند. سیر تاریخ همواره درگیر کنش و واکنشی بوده است که مایه پیشرفت‌هایی در زمینه‌های مختلف شده‌اند، و خود این پیشرفت‌ها در زمینه‌های گوناگون علمی و اجتماعی بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند و این تأثیر متقابل راه را برای بروز افکار نو آماده کرده است. اگر ماکیاوللی نبود، اندیشه‌های سیاسی بی‌گمان مسیری دیگر را می‌پیمودند. ولی برای ظهور کسی چون او هم باید شرایط خاصی مهیا می‌بود.

۲۷۰

برونوفسکی و مازلیش کارشان را با بررسی دوره رنسانس آغاز می‌کنند و تا قرن نوزدهم ادامه می‌دهند. آنان چهار سده بررسی شده در این کتاب را به سه بخش تقسیم کرده‌اند:

۱- دنیای رو به توسعه "... که از لئوناردو در ایتالیای سده پانزدهم آغاز می‌شود و به اوج شکوفایی دیر هنگام عصر الیزابت در انگلستان می‌انجامد... و دوره اصلاح دینی و ظهور علم و صنعت را در بر می‌گیرد".<sup>۱</sup>

۲- عصر مخالفت منطقی که از دوره مقاومت در برابر چارلز اول در ۱۶۳۰ آغاز می‌شود. این دوره که به عصر خرد شهرت یافته با ابراز مخالفت شدیدی همراه است که در زمینه مذهب، انقلاب پیرایشگران را به بار آورد و پس از آن ناآرامی‌های گروه‌های مخالف کلیسای رسمی را در بر گرفت. افکار اندیشمندانی چون هابز، لاک، دکارت، پاسکال، بل، ولتر، مونتسکیو و روسو هم در همین بخش گنجانده شده است.

۳- انقلاب‌های بزرگ: در این بخش نویسندگان به جزئیات انقلاب صنعتی می‌پردازند زیرا معتقدند آن دسته از اندیشه‌های مهم اجتماعی و اقتصادی که بر افکار ما اثر گذاشته‌اند، ریشه در

ج. برونوفسکی : ب. مازلیش

## سنت روشنفکری در غرب

از لنوآردو تا هگل

ترجمه

سید لاسانماز



این انقلاب دارند. پس از تحلیل انقلاب‌های امریکا و فرانسه، ریشه‌های سوسیالیسم ساده رابرت اوئن را باز می‌نمایند. اندیشه دیگری که مورد توجه‌شان قرار گرفته است محافظه‌کاری برک است. "کار هگل را که به این مجموعه بیفزاییم روند تاریخ به حد یک الهه ارتقا پیدا می‌کند، و طنز ظریف مربوط به این الهه، که تا این اندازه دل از برک برده بود، در این است که سرانجام الهام بخش کارل مارکس می‌شود."<sup>۱</sup>

برونوفسکی و مازلیش در بخش نتیجه‌گیری کتاب به قیاس علوم انسانی و علوم طبیعی می‌پردازند. آنان معتقدند علوم انسانی برای اعتبار بخشیدن به دستاوردهای خود به ناچار به روش تجربی رو آوردند ولی هرگز به دقت علوم محض دست نیافتند. البته این گفته صحیح است ولی از زمان نگارش این کتاب (۱۹۷۵) تا کنون دقت علوم انسانی به یاری روش‌های تحقیق مبتنی بر آمار و نمونه‌گیری بسیار افزایش یافته است و کاربرد روش‌های جدید تحلیل تجربی به کمک علوم انسانی آمده و باعث شده که پژوهش‌های رشته‌های گوناگون این علوم قابل اعتمادتر شوند. به هر حال برونوفسکی و مازلیش این همه را مدیون تأثیر علوم دقیق بر علوم انسانی می‌دانند.

به اعتقاد این نویسندگان در ۵۰۰ ساله که از عصر لئوناردو می‌گذرد دو اندیشه در زندگی بشر اهمیتی ویژه داشته‌اند. یکی تکیه بر رشد کامل شخصیت وی و دیگری اندیشه دستیابی به آزادی. از نظر آنان بشر بدون آزادی نمی‌تواند به کمال برسد، پس این دو اندیشه به هم وابسته‌اند. "اگر هر انسانی از آزادی برای بالندگی در جهان مورد نظر خویش برخوردار نباشد، امکان رشد شخصیت وی و به کمال رسیدن آن استعدادهایی که مایه تمایز هر فرد از دیگری است به وجود نمی‌آید."<sup>۱</sup> تاریخ با قاطعیت شهادت می‌دهد که سازندگی و پیشرفت جوامعی بیشتر بوده است که امکان بیان اندیشه‌های نو در آن‌ها حفظ شده است. هر جامعه فقط تا زمانی قوی می‌ماند که تشکیلات آن اجازه دریافت اندیشه‌های نو و غیرمنتظره - و هر چند گاهی ناخوشایند - را بدهد. شاید به نظر عجیب بیاید که برخی از کشورها جایگاه ویژه‌ای برای جناح مخالف در نظر می‌گیرند... ولی جنبه قانونی بخشیدن به جناح مخالف، و برقراری تعادل بین قدرت و مخالفت، اصل سنت غربی است.<sup>۲</sup> در پایان نویسندگان سنت روشنفکری در غرب به این نتیجه غریب می‌رسند که تفکر غربی از دوره رنسانس از سنت خاص ابراز مخالفت پیروی کرده است و روال شک کردن به سنت‌ها را در پیش گرفته است. "تاریخ در جریان کشاکش‌ها پدید آمده و تاریخ اندیشه‌ها به معنی کشاکش اندیشه‌ها است"<sup>۳</sup>.

مترجم با گنجاندن توضیحی کوتاه در برابر هر نام یا رخداد تاریخی خواننده را در فهم بهتر مطالب یاری داده است. نمایه مفصل و فهرست موضوعی تنظیم شده در پایان کتاب، برای آنان که در جستجوی مطلبی خاص هستند، راهنمایی ارزشمند به شمار می‌رود.